گر از بیم من فیض تحمیم ابر بهار
بدون کاشتن اگر دهد خوشها
کسی کو چو سائل نگفتست تنها
ندارد روا ز درخواستن تقصیر سوا
بر منکران همه رحمت تو بی غنا
عدوست اعنت آن بتاست بعین ولا
مقام خوف و خضوع دل جان حالی نیست
یکی ز دشمن ظالم که میدید ایذا
ز هیچ خوف بود گر عباد و عبادت
بجبر و لی است آن ز خلوص و رضا
درین مقام بود هر که خوف ترسید
بجان ز بیل کمال محبت و ولا
اگر عبادت و طاعت بود بهم خوف
ازان خلوص محبت بدل شود پیدا
چرا که خشی الرحمن گفته بالغیب
نخشی بالقضا است قول حق تعالی
کسیکه گفت لکل مقام لعبد بایت
بر حمتش و هم بد گمان شوم بجفا
مگر ز رحمت تو خوف کم بود شاید
اگر نبود غضب هم به سد غلو بلا
چنین بجرم که از رحمتش بیم لرزانند
چو روی رحمت خود بر نتافت اولیا
عتاب و نقمت و قهر و عذاب و غیظ و غضب
بجاست نه که لیکن سزد بدی اعدا
چو من گناه کنم در عوض کنی رحمت
همین بجانب بندهٔ ما ابرست سزا
و چه جای قهر که در وصل هم نه خوف بیست
بحقی فضل تو البته بود رحمت بجا
ولی ز رحمت ایمان گر خوف نیست چنان
اگر گریکی بجهنم رود منم تنها
گفته که انا عند ظن عبدی بی
چه جای ظن که بر من بجز ز دوحسب کسا
که بخشودت از ذنوب من و سع
چنانکه از علم است رحمتش آن بما

اگر چه قهر و عقاب مسلم است تو را
بی گذار کرم یابی که بود زیبا
عذاب و قهر بکفار لحق است و لی
بس این عقیده مرا و هست ایا که تجلّی
چرا نظر بعذابست سید الامم
چرا نظر بر حمت کنم که هست اسیح
درین مقام بود گرچه خوف و در ظلم
ولی مثال جفائیش بود و عدو و ابها
دوم نظر بمقام محبت است از دوست
که خوف بی همی از محبت است بلا
پس آن قدر که محبت ز خوف و زیادت افزون
نه آنچنان که بود خوف جانب اعدا
پس ای کریم ز تو خوف ظاهری بگذشت
که هست خوف بهنگام محبت تو بجا
ازین بیچ عیان شد که خوف از
بجا بود ز تو خوف از ظالم است و ما
اگر بود ز رجا خوف هم بایمان شرط
فرو مصیبت که از بیم خوف نهم
ز رحمت که امید است هم نیاز و رضا
که چون یکی شده زدی تو قهر است بلا
ازین یاد چو قهر تو عتاب بجا بود
که بنده بود کم تو چه
که انتقام ز دشمن گرفتنی است بجا
ابری گشته احسان و حاجت اینها
ترا رحیم و غنا نام گمان تقصیر رسم
بانکه رحم تو بیش ز قهر تو قوی
نوعی ز رجا ز تو امید عطا کند در جنت
ز دو نقطه چو یکی هم گمان هم ز خود را
چو خوف از عمل خود از رحمت است
ز هر دو نحو قوی امید آن بعمر
ز قول لا تقنطوا من رحمة الله است
همین کلام تو حجت بجز بود

اینقدر اشعار بیک وزن و قافیه در روانی قلم و ریزش مضامین حالیکه تکلف از خامه بنامه بحث ابعاد این تجانس بجانب طوالت قطعه نظر افتاد که تعداد اشعار از حد مقدار قطعه تجاوز نشده بحد قصیده رسیده‌اند چون خامه بدست [illegible] دهد دل بدست خود نبود تا در این مجال که ریزش مضامین همین وزن و قافیه فیضان بود بنوشتن عذر طوالت قطعه همین که عنان کمیت خامه منعطف شد بجای یک شعر عذری اشعار بسیار از خامه آمد چون آنجا جایی که بود یا چیزی نمود خصوصاً در این مقام که بحث در شان نظم و نثر است مناسب نمود تا نظم بدین نمط صاف و سلیس

مطلب ضروری از مبالغه‌های شاعرانه بمضامین بیان نعتی بجز مواقع و مقامات بجای خود درست و العکس بالعکس

بود اگرچه طوالت بقطعه و ستون
ولی قلم بکف دل لم بدست پیدا

خیال کن که درین گفتگو سخن با کیست
چه گفته بود جواب امینش موسے

درین مقام سخن منظر بود به لفظ
همین قلیل نماید چو بنگری معنی

ور از زبان تو بود حالتی بدل طاری
بهیچ حال نظر طول و اختصار بجا

اگر بدیده دل اندرین نگاه کنی
کمال مختصر است این بدیده بینا

وگر بخاطر یا خواه بنگری حرفی
کسی طمع یل نماید شود ملال افزا

ز نظم و نثر بود علی بحث در لیس
بعینه بهمان نوع کرده شد املا

نه شود اتم و نه شاعری بود کارم
بپیش خاطرم نمود هرچه شد القا

بشاعری چو بود اعتراض معترضی
و اعتراض بمضمون بعیبیان فرما

ادای حال یله مطلب درین بود مطلب
چو شد بقافیه تکرار اینهمست روا

درین مقام بمطلب شده فرق شکست
بشاعری که بود بر شعری طلبیدنها

اگر بعیب نسب بود شد ز لطافت شعر
چه احتیاج بمشاطه زیور زیبا را

نه وزن شعر بتقطیع و نه از وزن و قصر
نه از بحور و نه از بحوره نه از انشا

ز مقتضب نه مضارع نه شاه زیدید
نه مثمن و نه مسدس نه ربع و مثنا

نه بحر رجز نه سریع و طویل خفیف
نه سریع از بکف الطیل واقم اصلا

سبب و وتد نشانستم فرق فاعلتن
نه از معانی صغری خبر نه از کبری

نه حد و ضرب خشو و ابتدا و عروض
نه از زحفی و علی الحمد نه از ابطا

نه زحقیق و نه مستفعلن و مقصود
نه از فرادی سالم خبر نه استثنا

نه کذب و لغو بوقت کشیده شد انشا
ز قبض و بسط که بود او کرده شد املا

خلاف واقعه مضمون نوشته شد که بود
ز اطلاق و مشقت دل کهم پیدا

بیان واقعه مضمون بیش با شد
ز احتیاج تلاش و نه فکر و تنها

علاوه کذب گناه است معترض است
بود بصدق ادب بود جزا

چرا روم ز مشقت بجانب مخطور
چرا روم ره مستقیم صدق و صفا

ز حالتی که مرا رو نمود نوشتم
ز کذب و لغو مضامین عادت شعرا

بود ولا تسمعوا اللغو عرضوا عنه
چه جا گفتن آن الا نان نحجدا

چرا بکذب کنم صرف طبع زدوان را
ز ظالم آمده معنی ز فتوی کی با

همین مرا ز دنیا ینبغی له باشد
که گفت تابع غاوون ایزد اعلی

شوی تو از شعرای تلک جنت الحمرا
بطرز مثنوی روم گر کنی املا

بود طبیعت موزون ز نعت و بی
که عیب کند به احسن او و نظم افزا

چو بود در مقام در غزل ست نحو عجائبش
بجای خیاست خود انصاف اندر فرما

الا کجا بکجا رتبه سخن برسد
خیال کن که چها لطف میشود پیدا

اگر مبالغه احسن بشعر میدانی
بحمد و نعت و مناجات کن مبالغه‌ها

که هرچه بحسین جاکی مبالغه
کمال نسبت بود در بحمد و تنها

ز حد ناطقه برتر بیان نفس الامر
درین مبالغه اغراق باچه باشد جا

بیان که نه نبود ز و انچه بروان بحث
نوشته شد که بود رتبه رجا بالا

اگر ولی بود تخواند لیک لیکن
وگر نه بهر خدا بگذر از معاف نما

دگر زیاده ازین ان نجاز نشد
که نفی قهر نمود بقطعه نوشته

المنون ان دانسته کرد در تمام فوائد و قواعد انشا گنجایش بیان نحو مضامین جالیه عالیه که از جامی گرامی است

سخن مخاطب کیست

[illegible] مصنف [illegible] چنانکه [illegible] خاتم النبیین [illegible]

[illegible] کذب و لغو بوقت کشیده شد [illegible]

چه بود دیگر اینکه در مقام انشا جمیع علوم و کمالات در کار میباشند تا مناسب موقع و مقام عاجز نباشد خصوصاً در بیان انشای معنوی که ذکرش در عرض داشت بنام سلطان معنی بمقام نظیر بالا گذشت نقل این قطعه هم ضرور تر بود در مضمون این قطعه که سخن بدینجا کشید و غلبهٔ شان رحمت و رافت او بصفت قهری او غالب نمود و تمام آتش قهر و غضب بآب رحمت چنان مستغرق شده انطفا پذیرفت که از قهر او وجودی نماند لهذا درین مقام که سخن بمناجات انجامید از لفظ و معنی قهار استفسار رفت که در اسمای ذات صفات لفظ قهار هم آمده است باری درینجا از لفظ قهار چه معنی مراد است که درین دریای رحمت عام وجود قهر و غضب باطل مینماید پس قهار چه معنی دارد و درین گفتگو که بجواب سوال تعالی است کتاب الوف نوشته بجز نقل نویسی و خلی نبوده است انچه در نثر است کتابی جداگانه است که نامش ظهیر الایمان است و انچه موزون چون نثر تبدیل قافیه با وزن تقطیع این قطعه صراط المستقیم موافق بود و مضمون هم از قضا و سخن مناسب مقام نمود لهذا با همین قطعه ملحق کرده بدین یک شعر مذکوره بالا گره داده شد و آن شعر مذکوره بالا چنین قند مکرر است

بود گر باده بین آن نخواهد نگر
گر از نفی قهر نمودم بقطعه اخری

این قطعه اخری در نفی قهر کرده بمعنی ملتوای بوده است این قطعه فاتحه ... شب بیست نهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۶ هجری ملت اخیر سبب عطلوار شد

ز نامهای تو قهار هم شنیده ستم — ندانم اینکه چه باشد مراد از قهار
گر آنچه می نگرم خیر و حکمت و فضل است — تمام فضل و کرم عین مصلحت کار

خلاف مرضی یک روح طبع انچه بود — تصور فهم نمودست آن نه قهر تو زنهار
بسی لبیست تکلاهم العیبین نوح بگفت — چگونه قهر کند هر که هست این گفتار

مگر که مصلحت شد عیان بصورت قهر — چو حکمت تو نه فهم و هم به قهر قرار
چه گفت شد متحیر بحکمت موسی — سه بار عذر نمود و بعجز شد اقرار

چو دید حکمت تو مستتر بپردهٔ قهر — شد انتباه و لا علمی خودش اقرار
چو شد حضرت موسی بحکمت فهمید — غضب که هیچ نه فهمم که نه قهر اظهار

چه جای قهر که در عدل هم کم آ بود — که حاکم عدل سزا هم نبود او بکار
پس آنچه عدل بود کار بس معاصی من — بحلم و عفو بپوشی و بخشی ای غفار

وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ

تو گفته و صحیح است جمله خیر از تو — کجاست عدل که از وی تو فهمیده بار
چو خیر فعل تو باشد بدی که از ما است — بدی که فعل منست عفو کنی بسیار

وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ — صحیح تر بود از شر نفس من اشعار
پس انچه عدل کجا عقاب که هم هست — چو فعل عدل نشد قهر خود نبود و شمار

از آنچه شد ز عذابات در زمانهٔ اسلاف — نه قهر ملک بیان رحمت است آن کوکار
که ظالمان چو نمودند ظلم و شر و فساد — چه حکمت است بر ایشان عذاب کردن بار

بجا عذاب تو بی قطع حجت آمده است — نشد چه بار که دل ان نیز دو کند بسیار
چو تنگ آمده کردند انبیا ز جهان — که رب لا تذر از قوم کافران دیار

عذاب آید و آخر بظالمان بقهر
ز عجب و شان چو ز حد گذشت طغیانها

در انتقام غضب نیز قهر غالب بود
که دوستان همه محفوظ و دشمنان فی النار

اگر ز قهر روا دار غضب گفته شود
شدی چو دشمن به بخیل و شوار

اگرچه هست ملکها بد بما بود هم
غضب چگونه بود روا این چنین گروار

که قهر هست تاخیر بر نمی تابد
ز انتقام بقهر دا اگر آتشی رخسار

اگر مراد ز دوزخ بود علامت قهر
غلط که هست یقین در نهج جنت بسیار

که من از طمع خلد بندگی نکنم
بخوف نار بسوی جنان روم ناچار

الغرض قهر اگر آتشی بود سوزان
به پیش بحر کرم خود چه باشدش مقدار

چگونه جمع شود قهر با چنین رحمت
چه جای ملک ره آتش عظم غفار

اگر همین که بود تنها بر جفا و غضب
در انتقام بود معنی دگر در کار

که ما سوا همه در دست قهر رحمت
معانی غلبه بوده است در قهار

و یا همین به تخویف زمره سرکے
بسوی بهشت بقهر و بحکم و جبار

یکی کمند بقول نبی ز رحمت تو
علی العموم نمایانست اکثر آثار

چه فعل قهر در آید بود در محشر
عیان شود نبود و بقیه تن بکجار

حدیث شریف صحیح و معتبر

إن لله مائة رحمة فمنها رحمة بين الخلق يتراحمون بها وتسع وتسعون ليوم القيامة

چه فعل قهر در آید بود در محشر
عیان شود نبود و بقیه تن بکجار

اگر به هر چنین گر بوده ربوبیت
چگونه قهر روا باشد از خدای غفار

که هر چه هست لطف بود بملک خود ست
پس این جفا که رسی بملک خونخوار

مراحم و کرمت را که انتهای نیست
کنند آنچه ز نا واقفی بقهر شمار

چو نیک بنگرم همین حکمت هست نهان
ز قرب وجود بر یک نفس انکار

چرا که جور بد جمله تا بدو بست
بهر که جور فزون بهر هم نبود بسیار

چو هر دو قهر تو هم از کمال رحمت هست
کمال فضل تو تا کجا بود مقدار

الغرض اگر توبه دوزخ بری بقهر ستارا
اگر نبوده هم از سر لطف لا فی النار

پس این چه قهر بود مثل محبت همین باشد
کنار تو همچو بهشت است اینچنین گل زار

و زین بیاد محبت که حسب امیدم
تو نیز نمی آئی قهر را بنور آن نار

ز قوم گشته ام و زندگان هم
عجب تماشا که عجب گمان تو کشی بار

که قول است انا عند ظن عبدی بی
بس کریم گمان نیست جز کرم بهار

تکلفه سبقت رحمتی علی غضبی
چرا نبوت رجا را نباشد اظهار

بوصف حقیقت حال ...
بشکل قطعه سوم نیز نمودم در این اشعار

قطعۂ دیگر در بیان مصلحت نقشهای الہی بصورت مثالی که در فهم ظاهربینان نمی آید بمضامین تلقائی و بهی

نظر بمضمون در کار است نه شاعری

حکیم عاقل و کامل فهیم کار شناس
بنا نمود مکانات و قصر و بیع و بها

ز شیشه آینه گلدسته ها و تصویرات
بهر مکان مناسب بجد برد بکار

ز آبگینه و آلات شیشه گران
ز فرش و کرسی و مسند مرتب و تیار

جهاز شیشه بجای شمعدان فانوس
بجای جمع و همه گلدسته های درکار

بهر طریق که اولی نمود مستحسن
تمام خانه زیبا ست اندرون و برون

دران مکان مجمع و آینه که امر نابینا
نه دید شیشه و گلدسته ها و دم قتار

چو خور و باشش بجز تن پروری بار بغفلت آنچه بود تو بیجان اگذار
چو باز چند قدم پیش رفت تو بهست نمود با همه آن اعتراض معمار
بعینه بلیست بنگر ز حال ازم که حکمتش چو نفهمم کنم زبان انکار
چو حکمتش تو ندانی همین آن باری که هست آسمان کار بیما بگذار
ببین بدیده عبرت که خیز از سر سخی ندای غیب فاعتبروا یا اولی الابصار
الیس کیست خبیر صانع و علیم حکیم عجب که صنعت او با کمال هست بیکار
عوض کنی بفعل تو سست آنچه حکمت اوست تمام مصلحت خیر و حکمت است انکار
وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة ز شر نفس نشست صاد و میکند اخبار
یکی بحسب تمنا و خواهش دل من که آن نبود و مشقت از آن شود بسیار
یکی بمصلحت تو خلاف خواهش من بجبر و کره تحکم عیان کنی اظهار
بجبر اگر بخوراند مریض را بدست طبیب آنچه ضرر گر بخورد بیمار
دوای تلخ شود نام کرده ام رحمت دوای تلخ بلا و مصیبت آزار
دوای تلخ بود بلکه با نفع از شیرین ازان زیان کی طبیب ز تلخ اش بیمار
ور آنچه نام رحمت بود و نه بدوا است که حظ نفس بود و لیک جانب اقرار
ز بهر چه پست آن آزردی نفس شرک بجز بزور شر بود آن عقبه تا آخر کار
بجبر مصلحت آن بفهم من ناید بلا و قهر نهم نام و هم شوم بیزار
و گر کند بی تعلیم زجر و تادیب چو نفع آن کشت شد ازان بگریزد زار
ولی چو طفل نفهمد بجای نعمت تلخم نه از منافع خود آگهی بود نیفتار
شود به طفل نسبه چو عقل و هوش شکر کند تا دم آخر شود هم هشیار
بجز تقاضی حسرت چه می‌توانم کرد ور از زبان گذر حرف نیک نیاید کار
بهوی نفس منست آنچه رحمتش نعم بجای نعمت گیرم مسرت بسیار

بجای نیست که نفع است این بانکار که راه نفس مرا بسته است زین اشرار
خوشی نفس بمنظور خویش کم زود ولی تمام شکوه بجا لفظ نقش بیکار
بجا است چشم که بیند بدیده آن که کار صانع مطلق نمیشود بیکار
همین عقیده خود دار اعتراض مکن تمام مصلحتش از بی‌ریبی قرار
چو با هر آنچه کرد از دست خویش پسندم بدون علت غایی نباشد آن [illegible]
مباش موجب نزاع ای [illegible] بسان گو مکن اعتراض ای هشیار
ولی ز نفس منست آن تهور و ظلم بود که حکمت تعلیمی از همین نیست [illegible]
بسی علاج کنم از رحمت تو حالی نیست اگر کنی به صورت ز رحمت اظهار
چو آن علاج که مرغوب طبع من باشد خورم بنعمت جانفزا که هست گوار
چو آن دوا که بود تلخ و ناگوار ولی مگر بحکم خوراند تلخی و اصرار
ز جبر کردن تو هست جبر نقصانم کمال رحمت تست ای حکیم [illegible]
چو نیک در نگرم هر دو رحمت است دوا ولی چو نفع ندانم کنم ز تلخ فغان
بسی ز آنچه بلا کرده ام چو تلخ دوا که نفس را بود اکراه و نفع آن بسیار
ز خیر آن خبر و آن [illegible] ز شر این [illegible]
خلاف نفس منست آنچه محض رحمت است سوای مصلحت خیر نیست آن [illegible]
که طفل را چو معلم دهد بیاری کار چو حسب خواهش نفس است [illegible]
اگر چه جور معلم کمال رحمت است تمام خواهش نفس است امانه اقرار
مگر رسد چو بسال طفل بالغ بشعور در آن زمان بشود [illegible]
بجای غفلت و بازی بسر برم عمر چو چشم بند شود در زمان [illegible]
غضب که رحمت محض است ز نقص [illegible] بجای شکر کنم شکوه تو [illegible]
تمام عمر بسر برم در این غلطی چه سود گر بشنوم هم شوم بیدار

ز نقطه خوش نظم درج دُرّ شاهوار | ز نحو فهم غلط یا رب از کرم بردار
بکن معامله با حسب خواهش دل ایل | و یا بوقت بلا و مصیبتم جوشن دار
دوای خوش ثمره مرغوب با عطا و نوا | و یا تبلیغ دوا طبع را بکن هموار
عطا و منع سوال و عطا و رد و قبول | تجاهلی تو مکافات و فهم او کردار
کر با سخن بدست قدرت محبوب | تو خالق همه افعال و فاعل مختار
دل ظهیر شکستست توئی ظهیر ما | ظهیر را که بیابد بجز تو استظهار

تتمهٔ سخن که مایهٔ بنا و سبب تالیف این کتاب بحقیقت

باید دانست که از ابتدای تالیف این انشا محتوی بر نقل خطاهای یکی از احباب است که از ارباب این مجالس طرب صحبت زیرا که چنین تحریر بخیالات بسیط که تمام کتاب نقل یک کتاب تمام است بجز بخصیص مکتوب الیه بدیگری روا دانسته لهذا نقل خطا این کتاب نیز در آخر کتاب بکتابت آن درون فرو رفته نمود چون طرز تحریر از جانب مکتوب الیه بطور تقریظ و استحسان است که عقیق الاضاعق کل عقیق گلیلة و انجا از خامهٔ مولف نقلش بحکم ضرورت بتکمیل کتاب داخل کتاب میشود اگرچه درین پرده بوی خودستایی و مدح خود از خامهٔ خود بمشام باریک بینان جا هر بین استشمام میشود لهذا احتمال این تصدیعه و دفع این شبهه بنابر احتیاط خوف دخل بر نقل کتاب مجموعه مقدمه بر آمده و آن اینست که شعرا و انشا پردازان را آنچه در مدح کسی نظم و نثر بمبالغه مضامین شاعرانه خلاف واقع کذب محض از دماغ بر آورده انشا و املا و موزون میکنند آنهمه را لیح و مضامین خلاف واقع هر چند بظاهر او بطرز بیان جانب ممدوح نسبت میکنند مگر چون محض کذب و دروغ و مبالغهٔ شاعرانه میباشد آن در حقیقت عین هجو بلیغ ممدوح بلکه صریح ذم می باشد و در معنا درین پرده اظهار جوهر قابلیت و مدح شاعری شاعر مخفی با حیله و داد تحسین میباشد نه ممدوح چنانکه ظهیر فاریابی در مقام مبالغهٔ شاعرانه گفته که ؎ نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پا * تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند * چنین مبالغهٔ شاعرانه و مدح خلاف واقع خود ظاهر که عین هجو ممدوح است مگر اظهار کمال مبالغهٔ شاعری و مدح خود هم بمقام شاعری از زبان مجروحش پیداست که اکذب او احسن اوست چنانکه سعدی علیه الرحمة در بوستان اشاره بهمین فرماید که ؎ چه حاجت که نه کرسی آسمان * نهی زیر پای قزل ارسلان * الخ و از اینجاست که همین است گوی خیر ازصاف صفا بجای مجو و بمقام مدح پادشاه وقت بی تکلف نوشته است که ؎ سخن بوصف شه آراستن از آن سهل است * که پیش اهل سخن منصبی بود ما را * وگرنه منقبت آفتاب معلوم است * چه حاجت است بمشاطه روی زیبا را * پس مجرو ظاهر است که مدح ممدوح از بسکه صریح خلاف واقع محض میباشد لا محاله بکمال هجو ممدوح منتهی میشود و ممدوح که ذابی الفاظی و شاعری مجروح دربای خلاف واقع میباشد بتمام کمال مدح خودش با جمع میشود و گمانم هو کاظهر از اینجا است که

ف [illegible]

ع [illegible]

از ینجاست که آنچه کاتب الحروف نقل تحریر مکتوب الیه بجواب استحسان تحریر خود بحکم ضرورت بجامه میسپارد توان دانست که بمقام اظهار قابلیت و استعداد و دانشاپردازی و نکته رسی سخندانی و سخن سنجی و کمال فضل و بلاغت مکتوب الیه است نه بادعا کند مقام خودستائی و مدح خود که کمال انشای لفظی و معنوی از عبارتش پیداست زیرا که در هر انشا سه صفت جمع شدن کمال اوست یکی فصاحت که تعلق از الفاظ ظاهر دارد دوم بلاغت که تعلق از لطف معنی دارد که بر دلها کار کند و به بیان است نه آید سوم سلاست که آن بندش الفاظ و ترتیب عبارت است که با الفاظ ظاهر و معانی باطن جامع است یعنی ظاهر بندش الفاظ و عبارت ظاهر چنان که قوت سامعه را انزعاج نبخشد و تعقید نباشد و باطن معانی و مضامین جدانی چنانکه بحکم تمام دل سامع بخود در کشد که این هر سه صفت در نثر و نظم گلستان سعدی علیه الرحمه بحد کمال جمع است لاجرم آنچه در ظاهر است انشای لفظی و اکتسابی نام اوست که الفاظ و عبارت ظاهر تعلیم و اکتساب ظاهر حاصل میشود و آنچه از معنی باطن تعلق دارد نامش انشای معنویست که وهبی میباشد نه اکتسابی از کسب و تحصیل حاصل نمیشود بلکه در عالم باطن حصه هر یک درینمقام جداست که از باطن بباطن میرسد چنانکه در همین کتاب بجابجای خودش جابجا شرح داده شد که گفته اند ع این سعادت بزور بازو نیست ٭ تا نبخشد خدای بخشنده پس این نقل خط مکتوب الیه که بجواب این کتاب است بفصاحت الفاظ و بلاغت معنی و سلاست بیانی و جامعیت وافی تحفه مکتوب الیه توان رسید که جمیع کمالات انشای لفظی و اکتسابی و وهبی بفصاحت و بلاغت و سلاست درینجا جمع است در خانه اگر کس است همین یک نظیر برای اکتساب و تعلیم او بس است فافهم و تدبر و تامل که در مقام نظیر و تعلیم پذیری و تکمیل کتاب بیان واقعی بجامه سپرده میشود نه خلاف واقع بمدح خود که در حقیقت منتهی بذم خود میشود کما ذکرته آنفا

آمدم بجانب نقل آن این ست

بعینه نقل خط مکتوب الیه که بعرف نام خدا بنام غلام محمد خان نام برآورده بنام این گمنام بجواب این کتاب بطور تقریظ و دیباچه کتاب که جامع بیان انشای لفظی و وهبی و اکتسابی است با فصاحت و بلاغت و سلاست و صناعت نظم و نثر جمع است چنین طرز تحریر برای تعلیم پذیری انشای کامل کاملتر است

قلم بصفحهٔ قرطاس چون روان گردید
بجاست آنچه برون ریزد از زبان قلم

بگوش دل از سر سر چنین ندا گردید
بعلم الیقین ز تصانیف بیکرانه رسید

خدا شناس است ظهیر ظهیر اهل علم
یکی منم که بفیض کمال او از دود

ولی ظهیر ظهیر سخنوران گردید
بسی بسوز چو اشراقیان مجدان گردید

مطلع انوار فیض لم یزلی سحاب جود بہار عدیم البدلی صباح دیار باریک بینی صباح بہار سخن افروز چمن فصاحت
کان جواہر نعت فلان با ہمہ خطاب بجوہری کلک سلک سلک مروارید فراعت و انکساری درج مجرہ عقیدت و خاکساری
برآوردہ پیشکش قرطاس اجیدہ ہدیہ میگذارند با اجابت مقرون باد اول سرفراز نامہ عنبرین شمامہ بسبیل ڈاک
بعدہ ازان کتاب مستطاب ظہیر الانشا کہ بدست خاص ان دست مسیحائی نجابت علیہ صاحب بمعرض وصول آمدہ ابیاتیکہ در آخر تقریظ
دیباچہ کتاب ظہیر الانشا از خامۂ این بینایہ ریختہ ظاہر است مبالغہ نیست اغراق نیست غلو نیست نفس الامر بنماید بلکہ تبعیت
ظہیر الایمان و ظہیر الاسلام و ناشر حکمت و مناظرہ روح نقش نگین قضا و قدر بودہ است کہ آئینہ تماشای شان ممدوح است
نیست کہ غرض مداح برای سخن خود بودہ است و نہ مداح را انتقاد از نتیجہ چہ کم بود کہ با ممدوح ذیشان جامع الصفات
کار افتادہ ؎ سخن برای سخن ازبرای شان دیست ۔ نہ آنکہ طالب وصف سخن بود مداح ۔ بہ نقطہ باعث الاستہلال
بجز بعض کلم دیگر انچہ مرسولہ ام از سہو مرقوم شد اکنون صحت آن حالی گردید کہ شرح این در غیاث اللغات موجود است
بود معانیش از اول تا آخر آنچہ بر دل گذشت گذشت ؎ چگویم کہ بر دل چہ حالم گذشت ۔ بہ بینش نگاہم چہ عالم
گذشت ۔ مضامین عالی ہزاران ہزار ۔ زبانم یکی شرح آن بیشمار ۔ حیرانم کہ چہ فقرہ ازان انتخاب کنم کہ صفت
آن بشرح آرم چراکہ از انتخاب انتخاب شدہ سبحان اللہ چشم بد دور آنچہ قواعد پر فوائد و طرز تحریر از خامۂ والا چکیدہ
سراپا صحیح و ہمہ حق ہمہ بلا ریب ہمہ درست ہمہ صادق و ہمہ بی عیب خصوصاً در قاعدہ زبر و بینات مبادی الاعداد
درست بر آمدن تمام بسم اللّٰہ الرحمن الرحیم از اسرار عجیبہ است بی شک بعقد ہشتاد و شش عدد از
تکرار عالی مبادی الا یک عدد سوای آن کہ از خامۂ والا بہ پیشانی ہر تحریری مزین میشود و خوش معلوم میگردد لیکن
عدد از بون لفظ احد اضعف بودہ باشد کہ اگر این را در زبر و بینات مگر بعضی از بینات بازبینات بحساب گیرند بعد حال الف

احدیت قائم میماند فقط

نقل خط دیگر کہ پیشتر ازین بطرز تقریظ با مضامین دیگر بجواب تحریر مولف آمدہ بود از طرز تحریر دلکش
خود پیدا است کہ مولف در مقام مدح و استحسان تحریر خود این نقل را داخل کتاب کردہ است بلکہ
در مقام خوبی طرز بیان و انشای سلیس سہل ممتنع مطلب خیز سریع الفہم بنا بر افادہ تعلیم مبتدی شائقین
بنگاہ میسپارد کہ چنین طرز تحریر بتعلیم یافتن و ہمچو مذاق تحریر در عبارت بہم رسانیدن آنچہ کار است

که کلام بر دل می‌کند که دل میداند بیانش از اقلیم ناطقه بیرونست که وجدانیست
نه بیانی ازینجاست که گفته اند آنچه از دل خیزد بر دل ریزد

وان این ست

عمدهٔ فصیحان دهور و اعصار اسوهٔ سخن سنجان روزگار جامع الحسنات مجمع الصفات فلان بالقابه و اسمه الخ
بعد تقدیم آداب و تسلیم دعا نگار می‌آید مولوی بحر معانی یعنی نامهٔ والا هوش افزا از صدف خامه برآمده بدیدهٔ گوهر
وصول گردید و از رموز و نکات نسخهٔ اسرار کربلا و غیره آگاهی کماهی داد برای تحقیقات بعض مقامات آن
و دفع خلجان خاطر که بر مطالعهٔ رسالهٔ نفعهٔ قضا و قدر حواله شد باری نسخهٔ مذکور از مساعی نجابت علیه صاحب
بدستیاری شفیق عنایت حسین صاحب جنبر رسید باعث انحلال انواع عقود مقصود گشت نام خدا از صورت
عبارت دلپذیرش صفات پیداست که زرنیخ من باش و ایمای پیرزادان معنی بران مقتضی که بر چشم
نظاره کن تماشا این ست که دل یکی مقاماتش خیل خیل از جا بنگاه رقاصان منتظر می‌آید اگر از فرط تماشای
دیده و دل را وقف نظاره این طلسم کده نماید چه عجب که مسحور گردد و ره بجائی نبرد الا بنظر طلبیه نگاهی
از صاحبدلی مستعار گیرد آنوقت دانم که چگونه ازین حصار قدمش بیرون میرود برای انکشاف معنی آیهٔ
اعلم ما لا تعلمون چه تمهید اشتیاق افزا و اهتمام انتظار پیرا بکار رفته و آخر کار مدعای خاطر فریح لطافت
کرسی نشین شده ای حق آگاه مفتی ذیجاه حبذا مرحبا جزاک الله سخن کوتاه این نسخهٔ مرغوب خاطر را عجب
تسخیر قلوب چه توان گفت لا ریب الهام ربانی و تائید سماوی است که علامهٔ زمان طال الله عمره اسرار عسیر العقول را سهل
العروج فرموده اند قضیهٔ روح و نفس از جلیه بیش نیست مطلب سعدی دیگر لیکن برای ادراک این سر مکتوم
دلی باید و خاطری شاید چگویم حال این تحریر در گفتن نمی‌آید در توصیف این تقریر در سفتن نمی‌آید
و لفظ مالک کلام و نادان که سابق منوون تبسم از مدرک قاصره برآمده ست ظاهرا از مولوی جامی یافته شود
شاید توارد بوده باشد و رقعهٔ مبسوطه را مصیبت التشا که بنام این کمترین آفرینش نخیفه مرقوم فیض انضمام آمده الا
مقام ست دیگر برای تحریر حمد و نعت و دیباچهٔ آن بطور براعت استهلال اشارتی و ایمائی که بکار رفت
سبحان الله چه حسن چه تحریر این نقطهٔ حسن ظن بوده ست گو همین که گیاهی را در پهلوی گل جا دادن از بهارستان

عالی شانی ست ظاهر است که لیاقت سخن در هیچ محل چراغ پیش آفتاب تابان داشت هر چند در تحفهٔ صو
دلیری کردن شوخی مینمود مگر تقاضای اَلْاَمْرُ فَوْقَ الْاَدَبِ غالب آمد لاجرم خزف پاره چند را نا
پیشکش میکنم ع گر قبول افتد زهی عز و شرف چشم آنست که بر وقت نقص فرمودن مسوده رسو
را بر آغاز رقعه مبسوطه از نظر اصلاح دریغ نشود چرا که هر فرد بشر را نظر بر عیوب خود کمتر میباشد اما
مطبع اگر این جامع غرائب را تلف و ضائع نکرده بقالب طبع در کشند راقم را نیز حسب وعده محروم ندارند
میخواهم که از کتب متعدده گذشته از نتائج افکار خدام والا متعلمان را درس داده باشم و سبب تاخیر در تسطیر
عریضه بجواب چکیده کلک والا اینکه راقم اثیم مبتلای آفات زمانه شده بودم ورنه از فرمانبرداری جناب
انحرافی نیست و نخواهد بود و نمیدانم که این هرزه کاری لفف عریضه ها ست بآن نسخهٔ جامع غرائب الطبیق
خواهد یافت یا نه لهذا اصلاح و کم بیشی آن ذمهٔ همت والا نهمت واجب اگر قطعهٔ تاریخ تالیف هم شرف
اندراج یابد بهتر امید که از جواب عریضه الفراغة بطریق رسید بیلی فی الحصول بزرگ مسوده شود و
نشان لفافه اینکه لفافه بهداد در قصبه باندی بر مکان منشی سید محمد صاحب سیده بمکتوب الیه برسانیده

خداداد مقیم ۱۳ ذیقعده ۱۲۸۲ هجری مطابق ۳۱ مارچ ۱۸۶۶ع روز جمعه

نقل نثر منشور در مقام حمد و نعت و خطبه کتاب البته دیدنی فی بلاغت کاتب رسید نیست التحریر
در نور عین نامه نور دیده بود چون بیشتر کتاب مع دیباچه و خطبه بطرز خود از خامه این نیازمند
تقدیم یافته بود و بعد از آن که این نثر رسید تحریری نمود اصل مع عا که از تعلیم پذیری شاگرد لقمان نثر
انشا ست لاجرم چنین ارقام تحریر صاف و سریع الفهم سلیس بیتکلف در مقام ظهیر الانشای
منسوبی الیه نمود که با فاده مستفیدان مفید تواند بود و نیز چون اول آن آخر نسبتی دارد و ابتدا
حسب دستور بحمد و نعت تقدیم یافته بود باری آخر کتاب هم ازین شرف و برکت خالی نباشد
تا مفهوم معنی هُوَ الْاَوَّلُ هُوَ الْاٰخِرُ بمصداق رسد آن این ست

بسم الله الرحمن الرحیم

ظهیری که انشای موجودات را الصنائع گوناگون بر صفحهٔ ایجاد رقم زده ناتوانان علوم را توانائی داد

[illegible]

[illegible]

داد و دبیری که املای مخلوقات را ببدائع بوقلمون بر لوح هستی نگاشته ابواب رزق بر روی
طالبان گشاده و بنای اربعه عناصر ریخته کلک قدرت اوست و مسند نشین جهات سته چکیدهٔ خامهٔ قدرت و
نعمای حمد و شکر بیکران بیحد و جواهر خامهٔ لطافت موج حیران بجود نامعدود و بدرگاه چنین معبود مسلم و فرض
ست قدیری که لوح و قلم آفریده بقدرت بوجود از عدم آفریده علوم عجیبه و فنون غریبه بنی نوع انسان
بهم آفریده مرسلی که با وجود ظهور آخر از همه اول بوجود آمده بر مسند هدایت مربع نشست مقبلی که از تعمیل
اوامر الهی سرفراز و ممتاز کفیل مغفرت عاصیان گشت ارکان ایوان ایمان محکم از طاعت اوست و ابواب اجابت مجیب الدعوات
حیله جوی شفاعت او و صحیفهٔ نعتش نامحدود است که پای اندیشه لنگست محمد صلی الله علیه و آله وسلم
دلیلی که از رحمت ایزدی رهنمای پیشوائی همه کائنات بخدا فرستاد و رسول شفیع و پناه عاصیان است
بیشک نجات است اما بعد دلدادهٔ شاهد رنگین کلامی غلام محمد خان واصل بلگرامی مژده میرساند طالبان
سخن را که بگلزار انشاپردازی بهار تازه در رسید و خزان بیرونقی مجامع عجم بر روی وجود خود کشید
یعنی مبسط انوار فیوض یزدانی جامع اسرار علوم صوری و معانی روح بخشنده در قوالب سخن مضامین
آرایندهٔ نو عروس مصباح کاشانهٔ مشرقین صباح خزانهٔ سخنوری ناظم قصیده و غزل منشی عدیم البدل شیرین بیان
محاوره دان پوشش لباس معنی شناس والا شان رفیع المکان عالی همم جمیل الشیم ناظم یکتا و دبیر الانشا فلان بخطاب
واسمی و وفور عنایات در ماهیت انشا تحریری که بنام این انجام انشا کرده اند مبسوط گشت و از باعث
اندراج قواعد جدیده و فواید غریبه آنجناب بالطول انجامید صورت کتاب گرفت در صورت بخیال فیض عام نظر
بتدوین اقسام عبارت و تقسیم مقامات پرداخته نسخهٔ زار و گلشن نگارستان معنی فرموده اند و این تالیف را
باسم ظهیر الانشا موسوم نموده نا فرین اگر بدیدهٔ انصاف ببینند از تحریر دیگران کناره گزینند
نظمش معدن و گنجینه است نثرش جدیده و برگزیده طرز او سلیس خاطر انیس از دقت و تعقید خالی نهایت
عالی این نثاری نیست سحر کاریست و جذب این مسجع و مرجز هر دو عاری سه کلام او پسندیده زیبنده
چنین طرز جدیده را که دیده و سحاب کلک او بار دهد همه در صدف وار معانی الفاظ او دیده‌های نظر رس
گوش پرواز کلام او سلطانی سرفراز بجلیم بلند سخن با جان را ردیف مایهٔ اعجاز دارد و فصاحت او نی

از مطبعان نیست و بلاغت یکی از بلاگردان او و عجائب اینکه اگر مبتدی کم علم نیز از تحریر بهره ور بوده بخواند از فیضان این نسخه در اندک زمانی منشی کامل حسب زبان شدن میتواند الحق سخنش دلپذیر آمده بود دلکش

سخن پذیر سه زنده سخن از نو فیض کلام ظهیر شان مسیحایان گشت زنام ظهیر جلوه مضمون نگر ز بیاض خطش
مطلع صبح عیان گشت زنام ظهیر ناسخ شعر کلیم چون نشود ذات او مطلع معانی بود جای کلام ظهیر

درین قصیده اشعار زنام اکثر شعرای نامی مقام تقریظ بطور زیاده گوئی شاعرانه در مدح خلاف واقع که در واقع عین مدح همه دانی و شاعری مادح است نه مدح ممدوح که آن بیان واقع است نه خلاف واقع

آتش و آب و هیچ نماند آبرو	خاک نشین ساخته شک کلام ظهیر	نظم گهربار او قدر ثریا شکست	طائر شعر آمده قید بدام ظهیر
جامی و روان شعر از فیض او	هر کشته یکی غنچه جام ظهیر	هر سحر از آرزو مهر آینه چرخ	تا ابد بوسه زند بام ظهیر
خسرو شیرین سخن ناظم معانی	چرخ ز دانش زده سکه بنام ظهیر	واقف سر سخن مجد طرب	منظهر علوم مدام ظهیر
گوهر سنج نکته خسرو سنج	بحر عطا و کرم کرام ظهیر	بر سر معنی است آشفتن	بهجت عیش و سرور بکام ظهیر

نظم دیگر که صریح بر کمال فضل و بلاغت و حسن صنائع مصنف مادح گواهی میدهد که واقعی و صریح است نه مدح ممدوح که غیر واقعی و قبیح است بصنعت تقدیم و تاخیر ارکان بحر و قافیه و تقطیع معنی سا نظم شود پس چنین صنعت کامل به کمال شاعر و شاهد عادل القول اند بود نه بر مدح ممدوح لاجرم در مقام اظهار کمال مادح مصنف نوشته می آید نه معاذالله شرح خود از قلم خود که محض خلاف واقع است فافهم و تدبر که هیچ رکن به تقطیع بحر مثمن سالم قطع نمیشود جائی یک رکن و جائی دو رکن مفاعیلن برابر است

خرد پرور بدل حاتم هنر گنجی زهی دانا هنر پرور کرم حاتم گهر سنجی سخن آرا
بهر علمی است علامه اگر گیرد بکف خامه کشد چون صورت نامه بیک دیدن شود گویا
همه موزون کلام او همی مضمون بجام او بود افزون بنام او فصاحت در سخن پیدا
بدل مضمون همی دارد درین شیشه پری دارد عجب افسونگری دارد پی تسخیر معنی ها
شه ملک سخن دانی مه چرخ همه دانی امیر خسرو ثانی نظیر او بود عنقا
دبیری دانش آگاهی بملک شاعری شاهی باوج سروری ماهی کلام او ید بیضا

شریعت را بود ماهر طریقت هم بر او ظاهر حقیقت را بود ناظر بعین معرفت بینا
دلیل مسلک ایمان خلیل صادق یزدان جلیل کامل دوران عقیل عصر و بی همتا
رئیس کشور رفعت جلیس مجلس عظمت انیس خلوت وحدت بکثرت از همه بالا
وجودش با جهان آمد جمالش با کمال آمد کمالش لازوال آمد زوال آمد پی اعدا
کسی گر شک روا دارد برین انکارها دارد بسی تصنیف ها دارد همین شاهد کلام ما
بصد اقبال و افزایش شود واصل ستایش الی فوات والالیش همیشه در امان بادا

الحاصل بیان محامد آن جامع الصفات تحریر نمودن آب بانگشت پیمودنست و شرح فضائل آن مجمع الکمالات بتقریر آوردن ریگ صحرا بانگشت شمردن این شمه است از صفاتش و جزوی است از خیالاتش و اینجا نظر باختصار و ز فضائل او بسیار سخن خامه و اصل باختتام رسید کلام فیض نظام ظهیر آغاز

مولف گوید

که این همه عبارت نظم و نثر بنظر ظاهر معنی هر چند از خامه واصل نسبت بجانب مولف کتاب است مگر بنظر حقیقت معنی همین الفاظ بعینه از زبان مولف نسبت بجانب کاتب آن بجا و زیبا است که بر فضل و کمال نظم و نثر او همین طرز بیان شاهد عادلست پس در حقیقت این مدح مداحست ممدوح کز خوبی بیانش پیدا است جان سخن اینست که انشا مضمون معنی آفرینیست چنانکه بالا تسوید مذکور شده این آفریدگار حقیقی است نه کار بشر که بر قلوب بندگان خود علی قدر نصیبهم نصیبی می بخشد که انشا معنی یعنی معنوی عبارت از غیبست پس این انشای معنوی بسبب فطری تعلق میباشد موقوف بر کسب و اکتساب و تحصیل و تعلیم نبوده است بخلاف انشای لفظی که موقوف بر تعلیم الکتاب و زبان انهاست لاجرم درین انشای لفظی متقدمین بیان کلام دقیقه فرو گذاشت کرده اند کسی اتفاق انداز فزود خصوصاً انشای صحیفه شاهی و رقعات و نثر ملا طغرا و شیخ ابوالفضل ابن مبارک و ظهوری و هر چند نعمت خان عالی و منشی مهدی خان وغیرهم که متعارف اند الفاظ و دقیق معانی اینها محتاج بیان نبوده است اینکه در زمان سلف اهل زبان سخنگویان هند مفهوم آن زبان دانان هر یکی بود اکنون در ممالک غیر زبان ایشان عبارت فارسی عادات مفهوم زبان نا آشنا دور تر از اینجا ست که اکثر کتب

[illegible]

انشا نامی تمامی که مولف صدر را بزبان دیگر مثل انگریزی خواه بنگالی بتعبیر و ترجمه لفظی آرند خود
کرنی اصل مطلب بهم نخورد و آن لطف بیان که در بیان انشای فارسی بود نماند بخلاف انشای معنوی که مضامین
دلکش او بهر زبان و عبارت که تعبیر و ترجمه کنند همان لطف معنی و مضمون حاصل است و معنی انشا هم همین انشای معنوی
صادق میتواند آمد که مضامین تازه به تلقای غیبی از دل پیدا میکند و در انشای لفظی و کسبی چنین معنی انشا صادق
نمی آید که الفاظ تازه کسی از طبیعت خود نو پیدا نمیکند که معنی انشا و آفریدن و درست آید و اگر الفاظ غیر موضوع
از زبان خود نو تراشید اطلاق انشا برو نتواند بود بلکه مثل جسق مسق مهمل و نا موضوع گفته خواهد شد پس
بمعنی اینکه در نظم و نثر مضامین تازه از خانه زبان کسی بر آید انشا و تصنیف آفریده است و اگر از مضامین دیگران استفاده
کرده می نویسد تالیف است نه تصنیف و مضمون این کتاب ظهیر الانشا که مشتمل بر اکثر نقول تحریرات ماضیه بطور
نظایر بوده است از تصنیفات انشا نتوان گفت بلکه از قبیل تالیفات است زیرا که انشای تصنیفی مراد از آفریدگان
طبعزاد بوده است که بتلقای غیبی بر طبایع وارد شده بحکم عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ بواسطه
قلم در عالم اظهار ظاهر شود پس مقام انشای معنوی ایجاد هزاران هزار مضامین عالیه بتلقای غیبی با بابها باتفاقات خاطر
این مولف بیچاره بسیار یا وارد شده اند بعضها بالاستیعاب بحیطه قلم در آوردن کار اختیاری نبوده است که بر اکثر فرو
نتوان کرد و فرصت در وقت موج زدن دریاهای مضامین عالیه حالیه هوش و حواس و خامه و قرطاس و مهلت وقت بجهت تحریر
و تدوین آن بیچاره مساعدت میکند خصوصاً اکثر مضامین جدید انیکه وارد می شد از اقلیم ناطقه تقریر بیکجا مد چگونه توان بسر
و بحر بیکران واقعات حالیه بار دیگر هنگام مهیا شدن فرصت وقت و خامه و قرطاس آن وقت و آن حالت کجا و آن مضامین
کجا که از دل بناطقه و از ناطقه بخامه و از خامه بنامه نشیر شود و نتیجه بجهت تفصیلی عالیه انشای معنوی کی نا نوشته ماند معهذا آنچه
حافظه و ناطقه و خامه و قرطاس فرصت وقت مساعدت کرد تا بتایید توفیق حقیقی نوبت بجا نخبه نامه رسید تمام تر تا بنظم و نثر
چون سیاه نامه و سیاه گردید البته لایق ملاحظه صاحبدلان ارباب معنی این طور بوده است که در انشای معنوی نظم بی مانند
مضامین معجز نما مهیا شده الفاظ ظاهری تابع فیض معانی که اطلاق انشا بران صادق تواند آمد کما ذکر [illegible] چنانچه
چون آن همه نفیر هانی ظهور مضامین انشای معنوی با همه کم فرصتی و ضیق اوقات ببسط بسیط کشید بلکه با بجلد بحجم تخمینا قریب
بانصد اجزا بنظم و نثر حسب تلقای غیبی نوبت رسیده پس انتقاد مسودات را تبیاض آوردن و صاف کردن

گردن کار سرسری نبوده است که فرصت وقت و استعداد علمی و سواد خطی در علم و خط عربی و فارسی میخواهد تا اگر بر نهجی که آن همه مسودات اولی بخط مولف بهم رسیده بچهار مجلد مرتب گردیده شد بسیار ایفا نمایا که هر کدام از چهار جزو و زیاده از هفت جزو نخواهد بود و چون آن همه را بیاض و چهاپ آوردن خیلی ناگزیر نبوده است و تمام کردن تکلیف آنان که اسم با مسمی است از مضامین آن رساله خبر رسید تا هر گاه اهل قدرشناس هیچ مضامین فی نخواهد بود بهزار جان منت ها پذیرفته تلاش کرده بکار توانند برد که الا هله مباح و لغیره حرام چون تا هم اکثر اجزا از مضامین بتدریج فهم رسید لهذا تفصیل اجمالی که حتی الامکان آشنا کردن با حالات تحریر از خلاصه این سنامه بر آورده هم بجامه بسیار رد تا هر گاه اهل قدرشناس جویای هیچ مضامین هیچ یده باشند از اسم مضامین مطلع رسیده بهر در زندگی مصنف خواه بعد مرگ هم توانند رسانید که مقام و نام این گمنام متوطن بلگرام وارد حال دیگر لکهنو ناشر زبان فارسی کنینگ کالج انگلیسی مخفی نبوده است جوینده یابنده من جد وجد کتاب مبسوطه بنام تطهیر الایمان که اعداد تاریخ سن ابتدائی تالیف کتاب بهمین نام است مشتمل بر پنج منزل و هر منزل مشتمل بر چند مقام که هر مقامش بمنزله کتابی جداگانه است از انشای معنوی ملقب یکی در حقیقت نجات باتوان از انجمله و اول تطهیر الایمان است مقدمه اش در بیان ایمان است که بر همه مقدم است بعده کتاب خوف و رجا که از لوازم ایمان است و کتاب الثبات وغیرها ما یتعلق بها از رساله اهیبت البلاء در سر معرکه کربلا و رساله خوف و رجا و قطع صراط المستقیم و طلب دعا و وجه دلیل عقلی در فوائد تلاوت کلام الله و وجه دلیل عقلی در فوائد کثرت درود و فضائل آن و رساله خود شناسی و تخصیص گرانی سر مکتومه و اقسام عبادات که هیچ کار دنیوی و هیچ حرکت و سکون خالی از عبادت نتواند بود و رساله معرفة الروح و معرفة النفس و محاسبة النفس و مراقبه و مسئله قضا و قدر و مشاهدة الحق و رساله اصلاح ذات البین و قول فیصل در رفع نزاع لفظی شیعه و سنی و مصالحه بهم دیگر و مثنوی جذبه عشق و واردات قلبی و مفتاح الرزق و آثار وحدت وجود و شهود و خلوت در پیدا کردن نفس و شیطان و بیان مقامات شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت و فرق مقامات یقین یعنی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و معارج آن و صفت عالم ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت و فرق بیان همدیگر و رساله در بیت الله و وجه حلت و حرمت غنا و سبب تاثیرات آن بر ارواح و نفوس و رساله کشف اسرار هجرت

به تنقیح تمام و رسالهٔ دستور المحبت و مثنویات و قطعات مبسوطه و مناجات حالیه موزون که
هر یک از حالی و ستر مغ مقامی خبر میدهد و رساله جبر و اختیار و غیرها و مجلدات جداگانه از رسائل متفرقه
مشتمل اسرار نبوت و سراج النبوت و فضائل النبوت و معرکه کربلا و اسرار غفلت و کتاب ظهیر الاسلام
که لائق ملاحظه صاحبدلانست و رساله اسرار عشق و عقل و اسرار محبت و سوالات و جوابات
در فوائد و مصالح الکتاب زبان انگریزی و رساله ترغیب القرآن که دیدنی دارد و رساله هدایت الهنود
و تقویت الاسلام و رساله کتاب مبسوطه مجلد جداگانه مسمی به اسرار حکمت بطور تاریخ و سوانح خاص سلطنت
اوده کتاب مبسوطه مجلد جداگانه بطور تاریخ اوده حسب فرمایش حضرت سپهر رتبت سلطان عالم [illegible] نام
اسرار واجدی که قریب بیست جزو است که در هر فقره‌اش حسب قاعده کلیه چهار سن تاریخ بر می آید
یکی تاریخ تالیف کتاب دوم سن جلوسی سوم سن تاریخ جلوس هجری چهارم اعداد نام نامی
حضرت بادشاه عالم بی تکلف بر می آید تاریخ تالیف کتاب جواهر الکلام شاعر [illegible]
منشی جواهر سنگه صاحب شاگرد رشید ناطق مکرانی شیرازی مرحوم بیان می چه اندراج آن در آخر کتاب
تا محمول بر خودستائی خود نباشد

چون کمال جوهر قابلیت اهل سخن از سخن معلوم میشود لهذا بر تقریظات این [illegible] سخنی نوشته است سید حقیقت
باظهار جوهر کمال جمع و مدح خود نوشته است نه مدح مولف کتاب زیرا که حال بی استعدادی و کم مایگی مولف
نه فقط باعتراف و کلام او هویداست بلکه بوجه موجه و سبب کم مایگی و عذر کم استعدادی جمعی بیشتر هم [illegible]
کتاب بجای آن نوشته شد با نحوه اعتراف مولف و [illegible] که اکثر ارباب [illegible] بالای مسوده منقول خود بنام
تقریظ کتاب جوهر قابلیت خود بنظم و نثر انموده‌اند در حقیقت مدح خود نوشته‌اند نه مدح مولف لاجرم نقل تقریظات
در کتاب مطبع بدینوجه مطبوع نمود که هر چند بنظر ارباب معنی اظهار جوهر قابلیت کاتب تقریظات نه مدح مولف مگر تعریف
معنی لفظی صریح مدح مولف کتاب یافته میشد و آن محض خلاف واقع بود لهذا اتفاق نسخه تقریظات که
قریب به نزده صد نسخه یا [illegible] خود نوشتند فرو نمود دیگر عذری چند که یکی از نسخه مسلم الثبوت بدولت
اطلاع و رغبت مولف بعد دیدن تمام کتاب بالاستیعاب باهیت کتاب طبع تقریظ و سن تاریخ تالیف

کاتب خاتمهٔ مسودهٔ کتاب چاپ ختم فی البدیهه نوشته داد بنظر اینکه تحریر چنین نحریر مسلم الثبوت برای همچو کم مایهٔ اعتبار و استناد است نوشتن فرو نمود تا بدین حیله نمونهٔ از جوهر قابلیت ذاتی آن جواهر الکلام که اینچنین کمال با تخلص و نام آن اسم با مسمی جمع است بجلوهٔ شهود در آید که مشتی نمونهٔ از خروار است این ازینجاست که درین کتاب هم در مقام نظائر تجنیسات لفظی و خطی ذو معنیین این جواهر الکلام این معنی با جوهری بطور نظیر رسند وا نموده شد که بر جوهر کلام آن جواهر الکلام شاهد عادل باشد فضلاً علیه که انچند اشعار در سن تاریخ این کتاب کمال جوهر او شاهد ثانی است پس بشهادت همچو شاهدین عادلین مشهود است که ادای مضامین صاف صاف مطلب خیز بچنین سلاست بیانی سریع الفهم بدون تعقید و اغلاق در نثر اساتذهٔ اهل زبان هم کمتر دیده شده چه جا که نظم که بر عبارتش جا بجا قید رعایت شاعری تعقید و اعوجاج و کذب شاعرانه خلاف واقع خالی نمی باشد که اکذب او احسن اوست

وان این ست

بچار رکن جهان متقی ظهیر الدین　　که عالم است و فقیه است و شاعر است دبیر
همیشه ماند معزز بدور شاه اوده　　بفضل و علم و عمل هم مشائخ است کبیر
چو از نتیجهٔ طبع گرامیش انشا　　بریخت شیرهٔ جانی بقالب تحریر
نماند هیچ کتابت که قدر او نشکست　　بود تمام حدیث و دگر همه تفسیر
بلفظ شستهٔ او هیچ بوی صابون نیست　　ببستهٔ معنی او نیست هیچ بوی پنیر
برشت پختهٔ عبارات او ز بوی پیاز　　نداد بوی علیم این تمام خمس خطیر
چه گوهریست که پاک از عیوب پر زبهاست　　چه فخر نیست که وصفش فزونست از تقریر
بود معانی نازک بلفظ رنگینش　　برنگ جلوهٔ معشوق در لباس حریر

بدیههٔ دم نظارهٔ سال هجری او
نوشت خامهٔ جوهر نکو کلام ظهیر
۱۲۹۲

تمام شد

تقریظ دلپذیر از نتائج افکار مولوی سید تصدق حسین صاحب مصحح ملازم مطبع اوده اخبار

نیایش لاتحد و لاتحصی ستایش بی‌منتها داوری راست که نقوش عدم را از قلم قدرت بنقش وجود نگاشته پیرایه معانی را بشکل الفاظ زینت کرده و بدرخشندگی لباس جلوه گر ساخته تعالی کبریائی صمدانی در کنه ادراکش صد حیرت در گریبان ملاء اعلی دست تفکر را ستون زنخ نموده در ماهیت اختراعش سر در گریبان توسن خیال را چه مجال که از دائره عجز پا بیرون نهد و پیک وهم را کجا یاره که درین وادی ناپیدا کنار قطره زن شود ؎ از دست و زبان که برآید ٭ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ٭ و از آثار کلمات طیبات و اثمار تحیات زاکیات پیشکش بارگاه عرش جایگاه سرور عالم سید نبی آدم ظهیر الوری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم زهی نور قدوم میمنت لزومش که ظلمات چار سوی عالم را مطلع انوار ساخته و خهی علم باطنش که در نسخ مذاهب سابقه پرداخته و محامد وافره و مناقب متکاثره بر مجمع شمائل منزل مظهر العجائب مظهر الغرائب وصی المصطفی علی مرتضی صلوات الله علیه و علی الائمة من ولده اعلام الهدی و مصابیح الدجی

اما بعد اگرچه از بدو ایام الی یومنا هذا الوف کتب و صنوف صحف در فن انشا پردازی و عبارات رنگین و قواعد دلنشین تالیف و تصنیف شده بمعرض طبع در آمده و باشاعت خود یادگار پیشینگان شده‌اند اما جناب مستطاب دبیر خبیر منشی بی نظیر عالم با عمل فاضل اکمل جناب منشی **محمد ظهیر الدین مرحوم** بلگرامی طریقه نو بدست آورده کتابی محتوی بر صنعت بیان انشای قدرت الهی و انشای حقیقی و انشای معجزات نبوی و انشای کرامات حضرت مرتضوی و صنعت ترصیع و تلمیح وغیره بانحای شایسته و عنوانی بایسته تصنیف فرموده‌اند و مشتاقان علوم کمال را ذوق کلامش افزوده‌اند و هم باسمی ظهیر الانشا نام نهاده‌اند فی الحقیقت کتابیست که مبتدیان را قوت علمی و استعداد زبانی دست دهد و منتهیان را مذاق معنوی و لذت روحانی افزاید کما لا یخفی علی العارف الفطین و ناظر الفطن تعریف کلام بلاغت نظامش از حیطهٔ تحریر و تقریر بیرونست ؎ حاجت مشاطه نیست روی دلارام را الحمد لله که این کتاب لاجواب منتخب انتخاب باصرار و استدعای اکثر مشتاقان در مطبع فیض مجمع جناب مستطاب مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور** صاحب فالان بالفرح والسرور در ماه مئی ۱۸۹۱ع دوباره بتصحیح و تنقیح کامل بحلیه طبع محلی شده حمائل گلوی مشتاقان گردید

P. cal
Cal. 56 ob
156

مشہور و معروف ہے۔

ابان اللہ حسینی ۔ بلاغت و انشا مین مرصع

دستور الصبیان ۔ درس اطفال کے لیے مفید ہے

رقعات لطائف ۔ مشہور انشا ہے۔

ہفت ضابطہ ۔ تصنیف سید علی نقی خان درس اطفال کے لیے۔

گلزار ولایت ۔ تصنیف مولوی سید ولایت علی صاحب فن انشا مین نہایت عمدہ زبان کی کتاب ہے مطبوعہ نظامی

رقعہ گلستان حکمت ۔ باب ہشتم گلستان کو بطور رقعات کے مولوی عبد العزیز صاحب آروی نے تصنیف کیا ہے۔

انشاء فائق ۔ تصنیف مولوی محمد فائق مرحوم۔

انشاء صفدری ۔ جسمین رقعات فارسی اور اوسکے مقابل اردو مین۔

انشاء گلزار رحیم ۔ مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی استعارات و محاورہ اہل زبان فارسی بکثرت مندرج ہین

رقعات احسن ۔ جسکا نام ارژنگ فرہنگ ہے ۔ مصنفہ حکیم محمد احسن خاص محاورہ و استعارہ مین اردو مین تمام رقعہ جات ہین۔

رقعات نامی ۔ تصنیف مولوی حکیم الدین صاحب ہیڈ ماسٹر چوک اسکول۔

انشاء مفید ۔ تصنیف منشی لچھمی رام صاحب۔

پنجہ ولایت ۔ تصنیف سید ولایت علی خان

تضمین گلستان ۔ گلستان سعدی مین جس قدر اشعار نظم تصنیف ہوے ہین اوسکو گرہ عمدہ نظم سے دی گئی ہے۔

سلک مسلسل ۔ مصنفہ منشی چندر کا پرشاد جنون تخلص مصنف نے ضلع ہر بارہ کا تسلسل ہر کلام پہلو دار سے پیدا کیا۔

انشاء عجیب ۔ مشہور کتاب ہے۔

کتب دواوین اردو و فارسی

بہارستان سخن ۔ ناسخ و آتش ۔ وزیر آبادی کی تضمین ہر طرح مجمع مین سر مصرعہ چھپا ہے اردو۔

دیوان مخزن فصاحت ۔ تصنیف منشی جواہر سنگھ جوہر۔

دیوان گویا ۔ تصنیف فقیر محمد خان گویا شاگرد خواجہ مطبوعہ نظامی۔

دیوان رند ۔ تصنیف نواب سید محمد خان بہادر لکھنوی شاگرد رشید آتش۔

دیوان ناسخ ۔ کلیات شیخ امام بخش ناسخ ہے دیوان حوض و حاشیہ مین چھپے ہین اور کثرت شائقان سے چند مرتبہ طبع ہوا۔

کلیات آتش ۔ تصنیف خواجہ حیدر علی آتش لکھنوی۔

کلیات امیر اللہ تسلیم ۔ مادہ تاریخی نظم ارجمند تصنیف منشی امیر اللہ صاحب تسلیم شاگرد رشید نسیم دہلوی مغفور۔

اشتہار اعجاز خسروی

خذ ما کتبت بجد لو ترید ترسلے | سحراً حلالاً علی القرطاس بالقلم

حضرت امیر خسرو دہلوی رحمۃ اللہ علیہ کی تصانیف برگزیدہ سے اعجاز خسروی بھی ایک ایسی کتاب ہے کہ سلف سے آج تک بڑے بڑے منشی اور فاضل ادیب اور فصیح و بلیغ گذرے لیکن کسی نے ایسی کتاب نہیں لکھی جس میں فن انشا کے متعلق اس قدر صنائع بدائع اور لطائف ظرائف اور دقائق حقائق و نکات و معانی بیان کیے ہوں اور اختراعات و ایجادات مخترعہ کا التزام رکھا ہو۔ سچ ہے کہ مبدء فیاض سے یہ حصہ حضرت امیر خسرو ہی کے لیے مخصوص تھا اور خزینہ گوہر کہ بفحواے ان للہ کنوزا تحت العرش مفاتیحہا السنۃ الشعراء انہیں کے واسطے زیر عرش الاعلیٰ مقفل تھا جسکو اس فخر المتقدمین امام المصنفین نے اپنے کلید زبان دُرفشان سے کھول کر ہمارے لیے وقف عام کیا۔ اس میں کلام نہیں کہ جسطرح حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ سے احیاء العلوم اور حضرت مولانا روم سے مثنوی شریف اور امرؤ القیس وغیرہ فصحاے عرب سے سبعہ معلقہ اور نظامی سے شاہنامہ اور سعدی سے گلستان و بوستان یادگار اور مقبول روزگار ہیں اسیطرح حضرت امیر خسرو سے اعجاز خسروی یادگار اور منظور نظر اولی الابصار ہے۔ ایسی کتابیں اور ایسے مصنف نہ پیدا ہوے ہیں نہ ہونگے جو شخص مذاق سخن رکھتے ہیں اور نیز وہ لوگ جنکو فن انشا کے حصول کا شوق دامنگیر ہے اس کتاب سے پورا پورا استفادہ حاصل کر سکتے ہیں اور اس کے مطالعے سے نہ صرف فارسی ہی میں وہ بے نظیر ہو سکتے ہیں بلکہ عربی کے علم ادب میں بھی بہت کچھ استعداد بڑھا سکتے ہیں کیونکہ جو اشعار عربیہ نظم و نثر فارسی کے ساتھ آگئے ہیں وہ زبان کی حیثیت سے کسیطرح کلام اہل عرب سے کم نہیں ہیں اور محاسن شعری اور خوبی بیان اور مضامین کے اعتبار سے تو کہیں بڑھے ہوے ہیں چنانچہ بفضلہ تعالیٰ یہ کتاب لاجواب حلیہ طبع سے آراستہ ہوئی ہے چونکہ بہت عمدہ اور دبیز کاغذ پر نہایت خوشخط چھپی ہے اسواسطے یقین کامل ہے کہ بعینہ مثل نقل شیرینی لطیف (کہ امیر صاحب کا تبرک ہے) بہت جلد ہاتھوں ہاتھ جاے گی۔ کیونکہ ایک زمانہ مدت دراز سے اسکا مشتاق تھا ہے۔

خسروا گر بداند آدمے
این نعمت گفتار چیست ٭ روز و شب چندین شکر این نعمت نیارد بر زبان ٭ فقط

رقعہ [illegible]
سکندرنامہ
رقعات [illegible]
دیوان حافظ

ASIATIC SOCIETY

ASIATIC SOCIETY

[illegible]

ASIATIC SOCIETY

بعون صانع مکین و مکان و فضل حق یزدان

منطق الطیر

مطبع نامی منشی نول کشور بطبع مقبول جهان شد

Cal. Coll. 156

Cal.

ASIATIC SOCIETY